

مطالعه تطبیقی مالکیت نفت و گاز در نظام‌های ملی و حقوق بین‌الملل

تاریخ دریافت: ۸۹/۱۰/۲۹

تاریخ تأیید: ۹۰/۰۴/۲۰

مسعود امانی^۱

استادیار دانشگاه امام صادق(ع)

محسن اسماعیلی^۲

استادیار دانشگاه امام صادق(ع)

چکیده

مالکیت نفت به عنوان یکی از مهم‌ترین عناصر در تعیین شیوه بهره‌برداری از آن است. کشورهای مختلف نظام‌های گوناگونی را در خصوص مالکیت این مهم‌ترین کالای قرن اخیر در پیش گرفته‌اند. برخی مالکیت مخازن نفتی را تابع زمین دانسته‌اند، برخی دیگر نفت را متعلق به حاکم جامعه می‌دانند و گروهی هم آن را از اسوا عمومی می‌دانند. از اوایل قرن بیستم در پی اهمیت فوق‌العاده‌ای که انرژی و به تبع آن نفت به عنوان اصلی‌ترین منبع تولید انرژی در زندگی بشر پیدا کرد با وجود نظام‌های گوناگونی که در مالکیت نفت با هدف تأمین منافع ملت‌ها و البته با تلاش‌های فراوان به نوعی همگرایی در جهت تثبیت مالکیت عمومی ملت‌ها بر منابع نفت و گاز پیش رفته است. لذا در این مقاله برآنیم تا با بررسی نظام‌های گوناگون مالکیت نفت و مطالعه این موضوع در نظام حقوقی ایران و فقه، وضعیت فعلی مالکیت نفت را تبیین نماییم.

واژگان کلیدی: مالکیت نفت، مخازن نفتی، انفال، حاکمیت، منابع طبیعی

مقدمه

پاسخ به این پرسش که مالک مخازن نفتی کیست نقش بسیار مهمی در تعیین نحوه بهره‌برداری از این سرمایه خدادادی دارد. در نظام‌های حقوقی کشورهای مختلف در دنیا پاسخ‌های مختلفی برای این پرسش وجود دارد. با توجه به اینکه از کشف نفت به عنوان یک کالای فوق‌العاده مهم و استراتژیک بیشتر از صد سال نمی‌گذرد، لذا در مباحث حقوق سنتی از این مقوله بیشتر در حوزه نظام حقوقی مالکیت معدن سخن به میان آمده است. بنابراین برای مطالعه نظام حقوقی مالکیت نفت باید ریشه‌های این موضوع را در حقوق معدن جستجو کرد. اما با اهمیت فوق‌العاده‌ای که انرژی و به دنبال آن نفت در زندگی بشر امروز پیدا کرده است، به نظر می‌رسد راه‌های سنتی نظام‌های حقوقی به ناچار تغییر کرده است و مخصوصاً در عرصه بین‌المللی نگاه دیگری به مالکیت مخازن و منابع نفتی پیدا شده است. در این مقاله برآنیم تا ضمن بررسی نظام‌های حقوقی مالکیت

1. Email: amani.masoud@gmail.com

2. Email: Mohsen.esmaeili@gmail.com

نفت در کشورهای مختلف، سیر تطور تاریخی این نظام‌ها را نیز مطالعه نماییم و به این سؤال پاسخ دهیم که آیا در قالب نظام‌های حقوقی مخازن نفتی در مالکیت عمومی است یا می‌تواند در مالکیت خصوصی هم باشد؟ همچنین پاسخ به این سؤال واجد اهمیت حیاتی است که در نظام حقوق بین‌الملل با توجه به نقش حیاتی که نفت در اقتصاد و سیاست قرن بیستم به بعد یافته است تا کجا به حاکمیت ملت‌ها بر این مواهب طبیعی ارجح می‌نهد و آیا اصولاً انتقال اختیار اداره آن‌ها را به بیگانگان به رسمیت می‌شناسد یا خیر؟ به همین منظور در این مقاله در بخش نخست به دسته‌بندی و مطالعه نظام‌های حقوقی مالکیت نفت در کشورهای مختلف می‌پردازیم و سپس نظام مالکیت نفت را در حقوق ایران مورد بررسی قرار می‌دهیم اما چون منابع معدنی و به تبع آن نفت در قانون اساسی از انفال دانسته شده است، لذا ابتدا نظام مالکیت نفت و منابع معدنی را در فقه مورد بررسی قرار می‌دهیم و سپس به حقوق موضوعه ایران می‌پردازیم و در بخش دوم نظام حقوق بین‌الملل را در خصوص ثروت‌های طبیعی ملل ذکر می‌نماییم.

نظام‌های حقوق ملی مالکیت نفت کشورهای مختلف

۱- نظام مالکیت خصوصی نفت (در ایالات متحده آمریکا)

نظام حقوقی مالکیت (نفت در جا)^۱ در آمریکا تفاوت عمده‌ای با سایر نظام‌های حقوقی دارد. در بیشتر نظام‌های حقوقی دنیا مالکیت نفت و گاز در اختیار دولت نگه داشته شده است. اما در کشور آمریکا اصل مالکیت خصوصی مالک زمین محاذی مخزن بر منابع نفت تحت‌الارضی پذیرفته شده است لکن در تبیین حدود و قصور آن اختلاف‌هایی وجود دارد که منجر به ظهور مکاتب مختلفی در این زمینه شده است. با آغاز قرن بیستم سلسله‌ای از دعاوی در رابطه با مالکیت نفت در جا در دادگاه‌های آمریکا مطرح شد. در احکام اولیه دادگاه‌ها به دلیل کمبود دانش فنی در خصوص حرکت نفت در زیر زمین دچار مشکل شدند. زیرا برخلاف سایر منابع معدنی که حالت جامد دارند نفت سیال است و قابلیت حرکت در مخزن را دارد. در پرونده برنارد^۲ دادگاه درخواست خواهان را مبنی بر توقف عملیات حفاری مالک زمین مجاور به استناد اینکه این عمل وی موجب تخلیه منابع نفت زیر زمین ملکی وی می‌شود را رد کرد. دادگاه با شناخت ماهیت سیال نفت نظر داد که تنها راه جبران خسارت‌های مالک آن است که او هم در زمین خود اقدام به حفر چاه و برداشت از مخزن نماید. نتیجه این رأی صدور یک سلسله از آراء بود که مقرر می‌داشت مالکیت نسبت به نفت زمانی تعیین می‌یابد که به طور واقعی استخراج شود (L. Anderson and others, 2004: 29).^۳

1. Oil in place

2. Bernard

3. Bernard V. Monogahala Natural Gas Co. 216, pa362, 65a. 801(1906).

از سوی دیگر در سال ۱۹۱۵ دادگاه تگزاس استدلال کرد که، نفت و گازی که در لایه‌های زمین است جزء لاینفک همان زمین است. نتیجه منطقی تبعیت نفت و گاز زیرزمینی از مالکیت زمین آن بود که به واسطه انتقال ملکیت زمین منابع تحت‌الارضی آن نیز انتقال می‌یابد. این رأی با نظریه کامن‌لا که بیان می‌داشت: «زمین متعلق به هرکس که باشد، فضای محاذی آن تا آسمان و زیرزمین نیز متعلق به اوست»^۱، مطابقت داشت (Belinn, 1986: 31).^۲

این مطلب خیلی زود در تبیین مالکیت نفت موضوع تفاسیر قضایی متعددی واقع شد زیرا مالکیت خصوصی در قطعات کوچک زمین در میادین نفتی معمولاً مشکل‌ساز بود. پروفسور واکر^۳ تئوری‌های مقبول که در نظام حقوقی آمریکا توسعه یافته است را به شرح ذیل ترسیم می‌کند:

اصولاً ایالت‌های تولیدکننده نفت در روزگار ما به دو دسته تقسیم می‌شوند: گروه اول آن‌هایی که قائل به نظریه مالکیت مشروط^۴ هستند؛ مانند ایالت‌های اوکلاهاما، کالیفرنیا، ایندیانا و لوئیزیانا و دومی ایالت‌هایی که تابع تئوری مالکیت مطلق^۵ می‌باشند مانند تگزاس، آرکانزاس و پنسیلوانیا. مشکل اصلی در اینجا این است که نفت اگر چه در شرایط طبیعی خود وضعیت ثابت و استاتیک در مخزن غول‌پیکر نفتی را دارد، اما اگر در گوشه‌ای از مخزن چاهی به منظور تولید حفر شود، اختلاف فشار حاصله باعث می‌شود نفت جاری شود و خطوط مرزی مالکیت را پشت سرگذارد. مسئله مبنایی حقوق این بوده است که نظریه‌ای طرح شود که برای این تخلیه میدان مسئولیتی فرض نشود، راهی که به اجماع دادگاه‌ها تنها راه چاره در این مورد است (Belinn, 1986: 22-23).

از این قاعده به عنوان قاعده حیازت^۶ یاد شده است که مطابق آن مالکی که اقدام به برداشت نفت از ملک خود می‌نماید در مقابل مالکین زمین‌های مجاور حتی به فرض اثبات اینکه نفت از زمین مالک دیگر به زمین او مهاجرت کرده است هیچ مسئولیتی ندارد، مگر اینکه او مانع از برداشت سایر مالکین شود (S. low, 2002: 10).

در مقابل برخی دادگاه‌ها هم معتقدند که قابل قبول نیست که بگوییم مالک زمین مالک نفت و گاز زیر ملک خود می‌باشد و از سوی دیگر بگوییم اگر کسی بدون رضایت وی با تخلیه مخزن او را از این ملکیت محروم کند، مسئولیتی نخواهد داشت. بنابراین این دادگاه‌ها پذیرفته‌اند که مالک زمین نسبت به نفت و گاز زیر زمین ملکی خود حق مالکیت دارد که بسیار بیش از حق انحصاری شکار با

1. To whomever the soil belongs, he owns also to the sky and to the depth.

2. Texas co V., 107 Tex. 226., 176 S.W. 717 (TEX.1915).

3. Walker

4. Qualified ownership theory

5. Absolute ownership theory

6. Rule of capture

به دام انداختن حیوانات وحشی داخل زمین اوست در حالی که او هیچ مالکیتی نسبت به خود حیوانات ندارد. به همین جهت در برخی پرونده‌ها همه مالکین مخزن مشترک به عنوان مالکین جمعی^۱ نفت و گاز شناخته شده‌اند به این معنی که هر یک از آن‌ها حقی برابر سایر مالکین در برداشت از مخزن دارد (Belinn, 1986: 22-23).

در توجیه مبنای این نظریه گفته‌اند که نفت و گاز در ملکیت انحصاری کسانی است که مالک زمین‌های فوقانی مخزن هستند، زیرا نفت نمی‌تواند از این محدوده خارج شود، بنابراین این مالکین تصرف و مالکیت آن را در اختیار دارند، اما این مالکیت، بین مالکین زمین‌های فوقانی در فرض تعدد مالکین، یک مالکیت جمعی است چون نفت یک ماده سیال است و به واسطه برداشت از یک طرف مخزن و اختلاف فشار حاصله به آن طرف مهاجرت می‌کند (Ibid).

مطابق این نظر مالک زمین نسبت به بخش خاصی از نفت که در زیر زمین وی موجود است مالکیت مفروز ندارد، همچنانکه نمی‌توان گفت که او در مخزن مالکیت مشاعی دارد، بلکه باید گفت که او حقی برابر با سایر مالکین زمین‌های فوقانی مخزن در برداشت از مخزن به نسبت سهم خود از طریق چاه‌هایی که در زمین خود حفر می‌کند دارد. از این حق به عنوان حق مالکیت مشروط نسبت به نفت و گاز موجود در مخزن یاد شده است. در نهایت می‌توان گفت مطابق این نظریه مالک زمین دارای نوعی از حق انتفاع در مخزن است.

مطابق این رأی تا زمانی که نفت در زیر زمین مورد بحث قرار دارد به تبع زمین منتقل می‌شود. اما مالک زمین می‌تواند نفت را به طور جداگانه منتقل کند به این معنا که نفت تحت الارضی را به شخص دیگری منتقل نماید. همچنین ممکن است مالک زمین ملکیت نفت را منتقل نموده ولی به طور جداگانه ملکیت زمین را برای خود نگه دارد. به عنوان مثال مالک مخزن نفتی را منتقل می‌کند ولی زمین را به بهره‌بردار اجاره می‌دهد بدون اینکه مالکیت زمین را منتقل نماید. در انتقاد به این نظر گفته‌اند نظام حقوقی که در آن مالک زمین با استخراج مشروع مالکین مجاور مالکیت خود را نسبت به نفت از دست می‌دهد با ماهیت مالکیت چندان سازگار نیست، زیرا مقتضای مالکیت آن است که مالک بتواند به تعقیب ملک خود بپردازد و آن را از کسی که بدون اجازه استخراج نموده است مسترد دارد.

در پاسخ به این انتقاد گفته‌اند منتقدین ماهیت حیات را به خوبی متوجه نشده‌اند، زیرا همان طور که بیان شد، ابتدا دادگاه‌ها اطلاعات دقیق فنی در خصوص اینکه آیا نفت در زیر زمین ساکن است و یا مانند آب در حال حرکت، نداشتند. با توجه به این ناآگاهی‌ها دادگاه‌ها قاعده حیات را به واسطه رویه قضایی پذیرفتند. اما مبنای این نظریات یک چیز بیشتر نبود و

1. Collective owner

آن هم عدم مسئولیت در قبال تخلیه مخزن به واسطه حفر چاه توسط مالکین مجاور. با توجه به شباهت‌های موجود بین این مسئله و تصرف و مالکیت و حق مالک و متصرف در استخراج منابع زمین ملکی خود از آن به عنوان مالکیت یاد شده است. با وجود این برخی دادگاه‌ها این توجیهات را نپذیرفته‌اند و نظر داده‌اند که اصولاً تا قبل از استخراج نفت این ماده قابلیت تملک جداگانه از مابقی زمین را ندارد. در این دیدگاه مالک فقط حق انحصاری در کاشی و استخراج نفت را دارد. اما در فرض انتقال زمین به صورت مطلق و بدون درج هرگونه شرطی این حق نیز منتقل می‌شود. (L. Anderson, 2004: 34).

اما در یک دید واقع‌بینانه به نظر می‌رسد بین دو نظریه حقوقی، یعنی مالکیت مطلق و مالکیت مشروط، شباهت زیادی وجود دارد. زیرا مطابق هر دو تئوری مالک زمین می‌تواند هر میزان چاه که اراده نماید در زمین خود حفر نماید و تا حد امکان دارد نفت تولید نماید، به شرط اینکه به واسطه تقصیر او در استخراج به میدان مشترک صدمه وارد نشود. در واقع امر به نظر می‌رسد هیچ‌یک از مالکین زمین‌ها، مالکیت مطلق یا مشروط نسبت به نفت میدان مشترک ندارد، بلکه فقط یک بخت معقول برای استخراج نفت دارد. هر چند اگر همه مالکین در توسعه میدان به میزان مشابه دقت و مهارت به خرج دهند، هر کدام می‌تواند سهم خود را از تمام میدان به دست آورد (Blinn, 1986: 25).

۲- نظام حقوق حاکمیتی^۱

برخلاف نظام مالکیت نفت در ایالات متحده آمریکا که به عنوان نظام مالکیت خصوصی از آن یاد می‌شود، در نظام حقوقی حاکمیتی مالکیت منابع معدنی به پادشاه یا حکمران تعلق دارد (Gordon, 2007: 27).

حقوق‌دانان غربی معتقدند که ریشه این نظام قانونی در فئودالیسم نهفته است. در قرون وسطی اروپا توسط چند صد فئودال اداره می‌شد که آن‌ها مدعی مالکیت تمامی منابع معدنی سرزمین تحت حکمرانی خود بودند. با گذر قرن‌ها این حق به پادشاهان و سپس دولت‌های حاکم منتقل شد.

از دیدگاه دکتترین حقوقی این نظام نسبت به مالکیت خصوصی قابل توجیه‌تر است دولت یا حاکمیت را مالک چیزی بدانیم که از وجود آن آگاهی ندارد، تا اینکه شخص خصوصی را مالک چنین مالی بدانیم. در عمل نیز این نظام حقوقی دارای مزایایی است، زیرا دولت را که مسئولیت دفاع از منافع حقوقی جامعه را به عهده دارد آزاد می‌گذارد تا شرایط بهره‌برداری از منابع معدنی را به صلاح‌دید خود تعیین کند.

این نظام دخالت دولت در این عرصه را به استناد حق حاکمیت تسهیل می‌کند. دولت می‌تواند اقدام به ملی کردن فعالیت‌های این عرصه نماید و یا اینکه آن را در انحصار خود درآورد. در اتحاد جماهیر شوروی سابق و اروپای شرقی نیز اگرچه توجه ریشه فئودالیسم در خصوص آن‌ها موضوعیت نداشت، لیکن از این نظام پیروی نمودند. مثال‌های دیگری می‌توان از آمریکای لاتین ذکر کرد، مانند، مکزیک، شیلی، برزیل و آرژانتین. با وجود این باید متذکر شد که اغلب این مسئله بیشتر مربوط به اصول است تا واقعیت‌های عملی، زیرا حتی با وجود انحصارهای دولتی همیشه طرف‌های خصوصی در قالب کمک‌های فنی و مالی در این عرصه وارد می‌شوند (Blinn, 1986: 26).

به هر حال مثال‌های یاد شده در خصوص آمریکا و دولت‌هایی که منابع معدنی را به طور کامل در اختیار دولت قرار می‌دهند، در دو انتهای محور قرار دارند زیرا دولت‌هایی هستند که در آن‌ها به رغم مالکیت ملی منابع دولت مستقیماً به بهره‌برداری از این معادن و منابع نمی‌پردازد و از طریق نظام حق امتیازی و مانند آن از طریق اشخاص ثالث به بهره‌برداری از منابع می‌پردازند (Taverne, 1999: at para 5.1.3.1). به این طریق که دولت با عقد موافقت‌نامه‌ای با شرکت‌های بین‌المللی نفت که به نظر برخی مبنای حقوقی چندان روشنی نیز ندارد اقدام به این امر می‌نمایند (Blinn, 1986: 26). البته در آمریکا هم در مورد زمین‌هایی که مالکیت ملی دارد و همچنین در مورد منابع فرا ساحل از نظام امتیازی استفاده می‌شود.

در دولت‌هایی که مالکیت منابع دولتی است لیکن قوانین خاصی در این زمینه وجود نداشته است قراردادهایی که در خصوص استخراج منابع معدنی مانند نفت منعقد می‌گردد در تعیین شرایط و قواعد حاکم بر روابط طرفین به عرف و عادت ارجاع شده است و هرگونه اختلاف در خصوص قرارداد باید به داوری بین‌المللی ارجاع شود.

اما به نظر می‌رسد بسیاری از کشورها به نقصان نظام حقوقی حاکمیتی که در واقع چیزی جز اراده حاکمیت نیست پی برده‌اند و به همین جهت با وضع قوانینی در خصوص حق مالکیت دولت بر منابع از طریق قوانین عادی و اساسی به این حق مشروعیت و عینیت بخشیده‌اند. در این فرض قانون شرایط اکتشاف و بهره‌برداری از منابع نفتی را تعیین می‌کند و در نتیجه دارندگان امتیازهای معدنی و نفتی باید خود را با مقررات قانون نفت تطبیق دهند و در قراردادهای منعقد هم باید مفاد قانون نفت منعکس شود. در واقع هدف اصلی از این قرارداد تثبیت حق طرف قرارداد و پیش‌بینی برخی نکات است که در قانون مورد غفلت واقع شده است (Ibid).

در این نظام‌ها در موضوعات مربوط به اداره مخازن نفت صلاحیت قانون ملی الزامی است و منازعات به وجود آمده در این راستا باید در دادگاه‌های ملی مورد رسیدگی واقع شود.

۳- نظام تخصیصی^۱ در استفاده از منابع معدنی

مبنای اصلی این نظام آن است که، منابع معدنی قبل از اکتشاف به هیچ‌کس تعلق ندارد. در نتیجه نفت و سایر منابع معدنی اموالی است که مالک خاص ندارد و شیوه توزیع آن توسط قانون مشخص و معین می‌شود. در این نظام دولت آیینی را برای تحصیل، انتقال و مالکیت منابع تعریف می‌کند. در خصوص معادن دولت قانونی را مقرر می‌سازد که مالکیت معدن و حقوق و تکالیف مالک را مشخص می‌کند. در این نظام این امر از دو طریق محقق می‌شود:

الف- گاهی دولت مالکیت را با برخی وقایع مادی مرتبط سازد. مثلاً اولین کسی که محل معدن را تصرف کند یا اولین کسی که تقاضای ثبت معدن را نماید به طور خودکار مالک حقوق معدنی شود. همچنین ممکن است که قانون مقرر سازد واقعیت بیرونی که به موجب آن حق مالکیت نسبت به معدن برقرار می‌شود به اطلاع مقامات دولتی رسانده شود و این موضوع در واقع شرط لازم تملک باشد تا دولت بتواند ارزش اقدامات انجام شده را مورد ارزیابی قرار دهد. همچنین ممکن است کاشف موظف باشد تا به توجیه اقداماتی بپردازد که به موجب آن‌ها بهره‌برداری از معدن ممکن شده است. در این فرض مالکیت معدن تنها در صورتی مستقر می‌شود که اثبات شود امکانات کافی جهت استخراج معدن دارد. البته این نظام معدنی تنها در کشورهایی اعمال می‌شود که در امور معدنی تازه کار هستند و در منابع نفتی سابقه اجرا ندارد. در این نظام مالکیت معدنی، دولت کنترل کمی بر انتخاب دارنده حقوق معدنی و شیوه بهره‌برداری از آن دارد (Blinn, 1986: 26).

ب- شیوه دومی که در این نظام برای تخصیص حقوق معدنی مورد استفاده قرار می‌گیرد، آن است که دولت به موجب قانون اختیار توزیع حقوق معدنی را برای خود نگه دارد و به صلاحدید خود از بین متقاضیان کسانی را برای استفاده از حقوق معدنی برگزیند. در کشورهایی که از این نظام پیروی می‌کنند معمولاً این شیوه در تخصیص منابع نفتی مورد متابعت قرار می‌گیرد (Cameron, 1984).

در این نظام دولت به طور معمول اجازه بهره‌برداری کوتاه‌مدت از منابع نفتی را صادر می‌نماید. بنابراین دارنده حقوق معدنی هیچ‌گونه مالکیتی نسبت به منابع معدنی ندارد، بلکه فقط حق محدودی برای انجام امور مرتبط به کشف مخزن به او اعطاء گردیده است و در مقابل در صورت کشف مخزن، از سوی دولت به وی حق انحصاری بهره‌برداری اعطاء می‌گردد.

۴- مالکیت نفت و منابع معدنی در حقوق ایران

۴-۱- نظام حقوقی مالکیت نفت در فقه شیعی

در فقه نفت و مانند آن را از معادن دانسته‌اند لذا با توجه به اهمیت این مسئله لازم است که از نظر مبنایی به بحث در مالکیت معادن در فقه امامیه پردازیم. به این منظور ابتدا تعریف لغوی و فقهی معدن را بیان کرده و سپس با توجه به تفصیل بین معادن ظاهری و باطنی در فقه به تبیین این تفصیل پرداخته و در نهایت نظرات فقهاء را در خصوص مالکیت معادن در چارچوب ذیل به همراه ادله طرفین مورد مطالعه قرار می‌دهیم:

۱. تعریف معدن:

۲. تفصیل بین معدن ظاهری و باطنی:

۳. مالکیت معدن در معدن ظاهری و آثار و احکام آن:

۴. مالکیت معدن در معدن باطنی و آثار و احکام آن:

۵. تبیین ماهیت معدنی نفت از نظر فقهی.

۴-۱-۱- تعریف معدن

قبل از آغاز بحث پیرامون مالکیت معدن نیاز است تعاریفی که از معدن به عمل آمده است را مورد بررسی قرار دهیم. از آنجایی که منشاء اختلاف نظرهای فقهی در مورد مالکیت معدن به برداشت‌های مختلف از احادیث ائمه (ع) در این خصوص بر می‌گردد لذا ما ابتدا به تعریف معدن در لغت نامه‌های معتبر عربی اشاره کرده و سپس تعاریف ارائه شده از سوی فقهاء را بررسی می‌کنیم.

تعریف لغوی معدن

لغویون معدن را اسم مکان در نظر گرفته‌اند، کما اینکه ساختار خود کلمه معدن مؤید آن است و در توضیح اینکه معدن چیست گفته‌اند معدن اصل و منشأ هر چیزی است در قلموس چنین آمده است: «المعدن کـ (مجلس) منبت الجواهر من ذهب و نحوه ... و مکان کل شیء فیه اصله» (الفیروز آبادی، ج ۴، ۲۴۸).

معدن [از نظر ساختار صرفی] همانند مجلس است [یعنی اسم مکان است] به معنای محل رویش جواهر از قبیل طلا و مانند آن ... و مکان هر چیزی که اصلش در آن قرار دارد [معدن نامیده می‌شود].

در صحاح نیز چنین آمده است: «... مرکز کل شیء معدنه ...» (الجوهری، ۱۴۱۰: ج ۶/۲۱۶۲).^۱

۱. مرکز هر چیزی معدن آن نامیده می‌شود.

ابن اثیر در *النهایه* آورده است: «...و المعدن مرکز کل شیء ...» (به نقل از محقق همدانی، ۱۴۱۶: ج ۱۷/۱۴).^۱

مجمع البحرین نیز از معدن به عنوان مرکز هر چیزی یاد کرده است (همان).^۲

تعریف فقهی معدن

فقه‌های عظام معدن را نه به معنای اسم مکان بلکه به معنای آنچه از زمین خارج می‌شود و دارای ارزش است در نظر گرفته‌اند که در زیر به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌کنیم.

شهید ثانی در *مسالك الألفه* چنین آورده‌اند (شهید ثانی، ۱۴۱۳: ج ۴۵۸/۱): «المعادن جمع معدن بکسر الدال و هو هنا کل ما استخراج من الأرض مما كان منها بحيث يشمل علی خصوصية يعظم الانتفاع منها و منها الملح و الجص و طین الغسل و حجارة الرحي ...».^۳

در کتاب‌های بیان، *تعليق النافع* (نجفی، ۱۴۱۶: ج ۴۵/۱۶)، *تنقيح*^۴ و *الروضه البهيه و تذکره* نیز معدن به همین معنا بیان شده است و علاوه بر مواردی که شهید ثانی به عنوان معدن ذکر کرده‌اند مواردی از قبیل جواهر، عقیق و فیروزه مس، آهن، یاقوت، نفت، قیر، گوگرد و... نیز به عنوان معدن بیان شده‌اند (محقق همدانی ۱۴۱۶: ج ۲۵۵/۱۴).

مطابق نظر مرحوم آیت ا... خوئی: «... [معدن] در روایات همانند عرف و لغت به معنای محل رویش جواهر می‌باشد منتها هنگامی که خمس به معدن نسبت داده شده است جواهر به معنای آنچه از معدن خارج می‌شود در نظر گرفته شده است ... چرا که واضح است که خود این محل نمی‌تواند تخمیس گردد ...» (الموسوی الخوئی، ۱۳۶۴: ج ۵۵/۵).

۴-۱-۲- تفصیل بین معادن ظاهری و باطنی

در فقه منابع طبیعی که از زمین استخراج می‌شود را به دو قسم تقسیم کرده‌اند: معادن ظاهری و معادن باطنی، چه این اموال به صورت خالص باشد و چه آمیخته با سایر مواد (علامه الحلی، ۱۴۱۴: ج ۴۰۹/۵).

الف- معادن ظاهری: معادن ظاهری عبارت است از معادنی که روی زمین قرار دارد و یا تا سطح زمین فاصله چندانی ندارند. محقق کرکی در تعریف معادن ظاهری بیان می‌دارد: منظور از معدن ظاهری آن است که در سطح زمین باشد و دستیابی به آن نیازمند کاری نباشد (المحقق کرکی، ۱۴۱۰: ج ۳۹/۷).

۱. معدن، مرکز هر چیزی است.

۲. و مرکز کل شیء معدنه

۳. معادن جمع معدن است و در اینجا به هر چیزی که از زمین بوده و از آن استخراج شده باشد که موجب زیادی انتفاع از آن گردد اطلاق می‌گردد از جمله نمک، گچ، گل شستشو و سنگ آسیاب.

۴. همان، ۳۷.

طبق این نظر فقهی ملاک تشخیص معدن ظاهری آن است که ماده معدنی روی زمین بوده و دستیابی به آن نیازمند عمل اضافی و یا هزینه نباشد. ایشان در موضع دیگری در تعریف معادن ظاهری معیار را عدم نیاز به موونه در تحصیل ماده معدنی می‌داند مانند نمک. (المحقق الکرکی، ۱۴۱۰، ج ۴۱/۷).

برخی از فقهاء نیز در تعریف معدن ظاهری گفته‌اند: «مراد از معدن ظاهری آن است که جوهر ماده معدنی بدون انجام عمل اضافی ظاهر شود. هر چند که سعی و عمل برای تحصیل ماده معدنی ممکن است سخت و یا آسان باشد» (شهید ثانی ۱۴۱۶: ج ۴۳۸/۱۲).^۱

مطابق این دیدگاه فقهی ملاک تمییز معدن ظاهری آن است که دستیابی به آن نیاز به کار جدیدی مانند آن نداشته باشد بلکه جوهر معدنی آن به صورت طبیعی آشکار باشد. برای نمونه نمک و نفت را مثال زده‌اند. هر چند اکتشاف و دسترسی به مخازن نفتی نیازمند سعی و تلاش بسیار زیادی باشد (صدر، ۱۹۸۷: ۴۶۸) و بعد از اکتشاف هم نیاز به تصفیه نفت داشته باشیم.

بنابراین معدن ظاهری در این نگاه فقهی معدنی است که در آن جوهر اصلی ماده معدنی آشکار است و نیازی به تغییر و تبدیل ندارد. چه ماده معدنی در سطوح بالایی زمین باشد و چه در لایه‌های زیرین زمین باشد.

ب- معادن باطنی: معدن باطنی به معادنی گویند که ماده استخراج شده از معدن برای ابراز خصایص معدنی‌اش نیازمند انجام فعل و انفعالاتی باشد. مانند آهن و طلا. زیرا در معادن آهن و طلا، آهن و طلای ناب و خالص یافت نمی‌شود بلکه به طور معمول آهن و طلا با مواد دیگری آمیخته است که به دست آوردن آهن و طلا از آن نیازمند تلاش فراوان است (صدر، ۱۹۸۷: ۴۶۹).

به طور خلاصه می‌توان گفت از نظریات فقهی برداشت می‌شود که در تعریف معدن ظاهری و باطنی دو نظر بین فقهاء رایج است؛ در نظر نخست هر معدنی که در لایه رویین زمین باشد معدن ظاهری است و هر چه در مقابل آن باشد معدن باطنی است؛ و در نظر دوم هر معدنی که ماده معدنی آن بعد از استخراج برای ظهور جوهره آن ماده نیازمند فعلی نباشد، معدن ظاهری و در غیر این صورت معدن باطنی است. البته به نظر می‌رسد در کلمات غالب فقهاء نفت از معادن ظاهری شمرده شده است، اما در این میان باید توجه داشت که اولاً، سابقه

۱. علامه الحلی، تذکره الفقهاء ۲، ص ۴۰۳، کتاب احیاء الموات: «والمراد بالظاهر ما یبدو جوهرها من غیر عمل، و انما السعی و العمل لتحصیلها اما سهلاً او متعباً، و لا یفتقر الی اظهار، کالملاح و انفسط و القصار و المومیا و الکبریت و احجار الریحی و البرمة و الکحل و الباقوت و مقالع الطین و اشباهها» و همچنین برای دیدن نظر مشابه رجوع کنید به شهید ثانی، مسالک الافهام، مؤسسه المعارف الاسلامیه، ۱۴۱۶، ج ۱۲، ص ۴۳۸.

استخراج نفت از اعماق زمین و صرف هزینه‌های گزاف برای این امر در خاورمیانه و طبعاً آشنایی فقهاء با آن حتی به صد سال هم نمی‌رسد و ثانیاً، کاربرد نفت در زمان‌های قدیم با استفاده‌ها و اعمالی هم اکنون از آن می‌شود به مراتب تغییر کرده است. به عنوان مثال فقهاء آهن و طلا را به جهت نیاز به تصفیه از معادن باطنی دانسته‌اند و از طرفی نفت را هم از معادن باطنی دانسته‌اند، زیرا در گذشته نفت به صورت مایع سیالی در برخی از مناطق در سطح زمین جریان داشت در حالی که امروزه نفت از مخازن نفتی اعماق زمین استخراج می‌شود و از طرفی نفت تصفیه نشده مورد استفاده چندانی ندارد.

نکته دیگری که در خصوص تعریف معدن ظاهری در آراء فقهاء قابل توجه است، لزوم انجام عملیات احیاء است که در خصوص معادن ظاهری به زعم ایشان کاربرد ندارد، از این استدلال ایشان چنین برداشت می‌شود علی‌القاعده معادنی مانند نفت که در روزگار ما استخراج آن هزینه‌های گزاف دارد نمی‌تواند با این وحدت ملاک در زمره معادن ظاهری واقع شود (نجفی، ۱۳۶۷: ج ۱۰۲/۳۸).

نظام حقوقی مالکیت معادن در فقه

در آراء فقها در خصوص مالکیت معادن به دیدگاه‌های متفاوتی برخورد می‌کنیم و جهت دسته‌بندی موضوع ابتدا به بررسی نظر ایشان در خصوص مالکیت معادن ظاهری و سپس معادن باطنی می‌پردازیم:

۴-۱-۳- مالکیت معادن ظاهری

در مورد اینکه معدن ظاهری از انفال است و ملک امام و یا اینکه از مباحات و مشترکات عامه اختلاف نظر است. عده‌ای معتقدند که در اسلام دلیلی بر اختصاص این معادن وجود ندارد و لذا از مشترکات عامه است. صاحب مسالک الافهام در این خصوص با ذکر هر دو نظر در این خصوص می‌گوید که به نظر او دخول معادن ظاهری تحت رژیم مشترکات عامه صحیح‌تر است (شهید ثانی، ۱۴۱۶: ج ۱۲/۴۴۰). در همین راستا صاحب جامع المقاصد بیان می‌دارد که، «نظر مشهور بین متأخرین، شمول معادن ظاهری در مشترکات عامه و مباحات است و دلیل آن هم عموم آیه شریفه: «خلق لکم ما فی الارض جمیعاً می‌باشد» (محقق کرکی، ۱۴۱۰: ج ۴۳/۷). وی این نظر را به شیخ طوسی و ابن ادریس هم نسبت می‌دهد و در ادامه بیان می‌کند که با عنایت به این مطلب که معدن ظاهری از مشترکات عامه بوده و ملک کسی نیست، مردم نسبت به آن مساویند و قابل تحجیر و یا احیاء نیست. زیرا احیاء و تحجیر در جایی قابل تصور است که برای به دست آوردن و استحصال مواد معدنی نیاز به سعی و تلاش باشد (نجفی، ۱۳۶۷: ج ۱۰۱/۳۸):

و از طرف دیگر چون متعلق حق همه مردم قرار گرفته است، این حق با احیاء و تحجیر باطل نمی‌شود. سپس خود در جواب اشکال دوم بیان می‌کند که اشتراک مانع از تملک نیست، زیرا در خصوص آب هم اگر کسی نهری از جوی آب جدا کرد مالک آن می‌شود.

بنابراین قول چون معادن ظاهری از انفال نیست حکومت اسلامی نمی‌تواند امتیاز استفاده از آن را به شخص خاصی بدهد، زیرا همه افراد نسبت به آن مساویند و دادن امتیاز به کسی دیگران را از آن محروم می‌کند. شهید صدر این قول را به مبسوط، المهذب، سرائر، تحریر، دروس و لمعه هم نسبت می‌دهد (صدر، ۱۹۸۷: ۴۷۰) و ر.ک: (فخر المحققین، ۱۳۸۷: ج ۲/۲۳۴).

البته بعضی از فقهاء اقطاع معدن ظاهری را در فرضی که منجر به ضرر مسلمین نشود، جایز شمرده‌اند. علامه حلی که برخلاف نظر دیگران معادن ظاهری را از انفال می‌داند و این قول را به اکثر علماء شیعه نسبت می‌دهد، قول به اشتراک مردم در آن را به عامه نسبت می‌دهد و معتقد است معادن ظاهری با احیاء قابل تملک نیست، اما امام در فرضی که منجر به ضرر مسلمین نشود می‌تواند آن را به اقطاع واگذار نماید. همچنین از قول برخی از علماء شیعه نقل می‌کند که امام می‌تواند معدن را به هر کسی که صلاح بداند اقطاع دهد (حلی، بی‌تا: ج ۲/۴۰۳). بنابراین این معادن قابل تملک خصوصی نیست و هر کس که پیش‌دستی نماید می‌تواند به قدر حاجت خود از آن برداشت نماید. البته معلوم نشده است که میزان حاجت چه قدر است؟

میزان مجاز استفاده از معادن ظاهری

همان‌طور که بیان شد مستنبط از متون و آراء فقهی آن است که هر کسی می‌تواند به اندازه رفع نیاز خود برداشت نماید. مرحوم علامه در این خصوص می‌گوید: «مقتضای عبارات بیشتر اصحاب آن است که کسی که پیش‌دستی نماید می‌تواند به اندازه حاجت خود از معدن برداشت نماید، اما از عبارات آن‌ها معلوم نیست که آیا باید به اندازه نیاز روز خود برداشت نماید و یا به قدر حاجت سال؟ نظر من این است که بهتر است به عرف رجوع شود، و به اندازه‌ای که عرفاً برای امثال او لازم است برداشت نماید» (حلی، بی‌تا: ج ۲/۴۰۳).

اما در خصوص این موضوع که اگر کسی بیش از حد نیاز، تقاضای برداشت نمود تکلیف چیست؟ دو نظر مطرح شده است؛ نخست اینکه، در فرض عدم ایجاد تضییق برای دیگران جایز است و دوم اینکه، مطلقاً برداشت زیاده از حد جایز نیست.

صاحب *مفتاح الکرامه* از *جامع الشرائع و ایضاح* نقل می‌کند که اگر شخصی بیش از حد نیاز شخصی از معدن برداشت نماید منع می‌شود (صدر، ۱۹۸۷: ۴۷۱). مستفاد از این فتوی آن است که ذوق شارع بر ممانعت از تملک معدن ظاهری توسط اشخاص می‌باشد.

اما بسیاری از فقهاء معتقدند که در صورتی که برداشت زیاده از حد یکی از افراد منجر به زیان دیگران نشود، از برداشت وی ممانعت نمی‌شود (شهید اول، ۱۴۱۴: ج ۳/ ۶۷ و ۶۸). از این قول چنین برداشت می‌شود که چنانچه برداشت بیش از حد نیاز شخصی منافع نسل آینده را دچار مخاطره نماید جایز نیست.

۴-۱-۴- مالکیت معادن باطنی

همان طور که بیان شد در تعریف معادن باطنی دو قول وجود دارد: مطابق قول اول معادن باطنی معدنی هستند که ماده استخراج شده از آن‌ها نیاز به عمل فرآورش دارد، مانند معادن طلا و مانند آن و در قول دوم معادن باطنی آن‌هایی هستند که در طبقات و لایه‌های زیرین زمین هستند. الف- معادن باطنی نزدیک سطح زمین: در خصوص آن دسته از معادن باطنی که نزدیک سطح زمین هستند، همان حکم معادن ظاهری اعمال می‌شود. در خصوص مالکیت این معادن گفته‌اند این‌ها نیز مانند معادن ظاهری به واسطه احیاء قابل تملک نیست و تصرف در آن‌ها منوط به اذن امام است (حلی، بی‌تا: ج ۲/ ۴۰۴).

به نظر می‌رسد در این مقام نظر اسلام آن است که مواد معدنی موجود در نزدیکی سطح زمین نیز قابلیت تملک شخصی ندارد و هرکسی به اندازه نیاز شخصی خود می‌تواند از آن برداشت نماید. به شرطی که از نیاز شخصی او تجاوز ننماید و منجر به استیلائی وی بر مواد معدنی نگردد و استیلائی فرد بر آن منجر به زیان جامعه نگردد (صدر، ۱۹۸۷: ۴۷۳).

ب- معادن باطنی در اعماق زمین: در خصوص این دسته از معادن چند نظر موجود است، عده‌ای معتقدند که معدن از انفال و متعلق به امام است و عده‌ای دیگر آن را از مشترکات عامه می‌دانند: اول اینکه این معادن از انفال است و ملک امام است؛ در خصوص مالکیت این معادن گفته‌اند که، «در فقه امامیه این دسته از معادن جزء انفال و متعلق به امام است، فلذا امام می‌تواند آن را به هر کس که صلاح می‌داند اقطاع دهد، زیرا به مصالح امور آگاه است، اما در زمان غیبت امام، سلطان (حکومت) فقط در صورتی می‌تواند آن را به اقطاع واگذار نماید که منجر به ضرر عموم مسلمین نباشد». (حلی، بی‌تا: ج ۲/ ۴۰۴).

این قول به کلینی، محقق قمی، شیخ مفید، دیلمی و قاضی نیز نسبت داده شده است (فخر المحققین، ۱۳۸۷: ج ۲/ ۲۳۷)، البته برخی گفته‌اند اگر معدن در ملک شخصی کسی باشد، شکی نیست که در ملک مستخرج است (شهید اول، ۱۴۱۴: ج ۳/ ۶۷ و ۶۸). اما به نظر می‌رسد این قول قابل مناقشه باشد، زیرا زمین یا به واسطه سبب اختیاری مانند بیع و هبه تملک می‌شود و یا به واسطه سبب قهری مانند ارث، اما همه این ملکیت‌هایی که به واسطه اسباب مختلف حادث می‌شود

در نهایت یک منشاء اصیل در ایجاد ملکیت و خروج زمین از مباحات داشته‌اند و آن هم قصد حیازت نخستین کسی که زمین را حیازت نموده است به انضمام دلیلی که دلالت بر مالکیت حیازت‌کننده دارد. بنابراین سبب اصلی ملکیت حیازت اولی بوده است و سایر احکام و آثار ملکیت و انتقال مال مملوکه به ایادی بعدی تنها در این حوزه قابل استناد است. بنابراین بدیهی است این سبب ملکیت فقط در دامنه مفاد و مدلولش موجب تخصیص اصل اولی اباحه و ایجاد اختصاص و ملکیت می‌شود، به بیان دیگر متعلق احیاء و حیازت فقط سطح زمین است که تحت تسلط حیازت‌کننده قرار گرفته است و آنچه که در باطن زمین قرار دارد مانند معادن بر اصل اولی اباحه خود باقی می‌ماند و به واسطه این سبب در ملکیت مالک زمین داخل نمی‌شود (خویی، ۱۴۰۷: ۵۸ و ۵۹).

ممکن است ادعا شود که سیره عقلاء بر آن است که توابع زمین نیز در ملکیت مالک زمین است اما این ادعا ضعیف است، زیرا این حکم در مواردی جاری است که تبعیت عرفی صدق می‌کند به عنوان مثال در مورد چاه آب موجود در مبیع می‌توان نظر داشت که از توابع زمین است. اما در خصوص معادنی مانند معادن نفت که گاهی اوقات هزاران متر در زیر زمین است این تبعیت صدق نمی‌کند و قابل قبول نیست، بگذریم از آنکه هیچ دلیل شرعی بر الحاق طبقات زیرین زمین بر طبقات فوقانی آن وجود ندارد. چنانکه در خصوص فضای فوقانی ملک نیز این محدودیت در الحاق صدق می‌کند و نمی‌توان مدعی شد که فضای محاذی ملک کسی تا بی‌نهایت به او تعلق دارد. بدیهی است در صورتی که استخراج معادن مستلزم تصرف در زمین دارای مالک خصوصی باشد باید حق مالک محترم شمرده شود.

دوم اینکه، معدن از مشترکات عامه است، علامه و شیخ طوسی در مبسوط آن را از مشترکات عامه می‌دانند و معتقدند حاکم حق اقطاع آن را ندارد و مسلمانان در آن مشترکند و هر کس به اندازه حاجت خود حق برداشت از آن‌ها را دارد (فخرالمحققین، ۱۳۸۷: ج ۲/۲۳۷). علاوه بر فقهای یاد شده از شیعه عامه نیز همگی معتقدند معدن از مشترکات عامه است و همه مسلمین در آن مساویند (نجفی، ۱۳۶۷: ج ۳۸/۱۰۳).

به هر حال در زمان غیبت امام به نظر می‌رسد چه قائل به آن باشیم که معدن از مشترکات عامه است یا از انفال است تفاوت چندانی نداشته باشد، زیرا با نفی مالکیت خصوصی مطابق هر دوی این آراء این معادن در اختیار دولت یا حاکم اسلامی قرار می‌گیرد و باید با رعایت منافع عامه مورد استفاده قرار گیرد. اما با توجه به اینکه در روزگار ما منابع و مخازن نفتی جز با صرف هزینه‌های گزاف قابل دسترسی نیست به نظر می‌رسد دولت می‌تواند به نیابت از امت به استخراج این منابع پردازد و در حدود رفع نیاز این منابع را در اختیار مسلمین قرار دهد و مطابق آنچه شرح آن گذشت برداشت زیاده از حد نیاز متعارف را منع نماید.

به طور خلاصه بعد از طرح مطالب فوق می‌توان نتیجه گرفت در خصوص مالکیت معدن چهار نظر توسط فقها ابراز شده است:

۱. تفصیل بین معادن ظاهری و باطنی؛

۲. اباحه عام در مالکیت معدن؛

۳. تبعیت ملکیت معدن از ملکیت زمین؛

۴. دخول معادن تحت عنوان انفال و در نتیجه ملکیت امام نسبت به آن؛

که با توجه به دلایل مطرح شده دخول معدن تحت عنوان انفال موجه‌تر به نظر می‌رسد.

۴-۱-۵- تبیین ماهیت باطنی یا ظاهری مخازن نفتی

در خصوص تعیین مصادیق معادن باطنی و ظاهری مشاهده می‌شود که در کلام فقهاء برخی معادن مانند طلا، آهن، نقره، مس و ... به عنوان معادن باطنی ذکر شده است، زیرا به طور غالب این معادن در عمق زمین قرار دارند و کمتر اتفاق می‌افتد این معادن در روی زمین هویدا شوند، از سوی دیگر برخی معادن مانند نفت، نمک، گوگرد، یاقوت و فیروزه و ... به عنوان معادن ظاهری مطرح شده‌اند زیرا در زمان ایشان این معدن غالباً در سطح زمین قرار داشته‌اند یا خاک اندکی روی آن‌ها وجود داشته است.

بنابراین به نظر می‌رسد بهترین معیار در تمییز باطنی یا ظاهری بودن معادن آن است که برخی از معادن مانند نفت که در روزگار ما اغلب در لایه‌های زیرین زمین است را معادن باطنی بدانیم و برخی دیگر را که در لایه سطحی زمین است را از معادن ظاهری بدانیم صاحب جواهر در این خصوص می‌فرماید: «اگر برخی از معادن نیاز به کنار زدن خاک اندکی برای ظاهر شدن آن‌ها باشد که در اثر سیل و مانند آن بر روی آن قرار گرفته باشد در حکم معدن ظاهری است، همچنین که اگر برخی از معادن که ظاهری محسوبند در طبقات زیرین زمین باشند و وصول و استخراج آن‌ها نیاز به حفر زمین داشته باشد این معادن در حکم معادن باطنی هستند (نجفی، ۱۳۶۷: ج ۳۸/۱۱۰).

الف- نظام حقوقی مالکیت نفت در حقوق موضوعه ایران

اولین مقرر قانونی که در خصوص حق بهره برداری از معدن و به ویژه نفت در ایران وضع شد ماده ۳ قانون معادن مصوب ۱۳۱۷/۱۱/۱۶ باشد. به موجب این قانون حق استخراج معادن نفتی منحصرأ در انحصار دولت قرار گرفت. سپس به موجب بنده ماده ۱ و بند ج ماده ۲ قانون معادن مصوب ۱۳۳۶/۲/۲۱ تصریح شد که مالکیت معدن نفتی مطلقاً متعلق به دولت است. قانون نفت مصوب ۱۳۵۳/۵/۸ در ماده ۳ مقرر نمود که منابع نفتی ایران ملی است به این معنی که مالک این منابع ملت ایران است و دولت به نیابت از ملت اعمال این حق را از طریق شرکت ملی

نفت ایران انجام می‌دهد. شرکت ملی نفت ایران نیز فقط محقق خواهد بود که از طریق قرارداد پیمانکاری نسبت به اکتشاف و توسعه میادین نفتی اقدام کند. به بیان دیگر مطابق این قوانین منابع نفتی از مشترکات عامه شناخته شد و دولت به نمایندگی از ملت مسولیت بهره‌برداری از این منابع را به عهده گرفت. برخی از آثار این مالکیت عمومی نیز در برخی موارد در قراردادها لحاظ شد چنانکه به عنوان مثال در قرارداد اراپ که در سال ۱۳۴۵ منعقد شد مقرر شد که پنجاه درصد ذخایر نفت مکشوفه به عنوان ذخایر ملی نگهداری شود و از حدود این قراردادها خارج باشد.

اما در ماده ۲ قانون نفت سال ۱۳۶۶ منابع نفتی کشور جزء انفال و ثروت‌های عمومی شمرده شد و طبق اصل ۴۵ قانون اساسی در اختیار حکومت اسلامی قرار گرفت. اگر چه ممکن است واژه ثروت‌های عمومی در ماده ۲ قانون مزبور این احتمال را به وجود آورد که قانون‌گذار انفال را معادل مشترکات عامه دانسته اما بلافاصله در عبارت بعدی تأکید می‌شود که، «اعمال حق حاکمیت و مالکیت نسبت به منابع و تأسیسات نفتی متعلق به حکومت اسلامی است که بر اساس مقررات و اختیارات مصرح این قانون به عهده وزارت نفت است».

در واقع مشخص است که تا قبل از قانون اساسی سال ۱۳۵۸ نفت به موجب نص صریح قانون در زمره مشترکات عامه بود، زیرا قوانین تصریح داشتند که نفت متعلق به تمام ملت ایران است. هر چند این نظام قانونی با برخی آراء فقهی که قائل به اباحه عام در برداشت از معدن هستند نزدیک است ولی به نظر می‌رسد در عمل بیشتر آثار و احکام انفال در خصوص معدن نفتی اجراء شده است. زیرا همان طور که در شرح آراء فقهی گذشت چنانچه معدن را از مشترکات عامه بدانیم، عموم مردم فقط به قدر نیاز خود مجاز به استفاده از ذخایر معدنی هستند و حکمی برای برداشت از معادن به منظور درآمدزایی به چشم نمی‌خورد و لذا جواز اقطاع آن هم محل بحث است در حالی که پیش از قانون اساسی ۱۳۵۸ قراردادهای متعددی به تصویب مجلس رسید که مستفاد از آن‌ها برداشت سرمایه‌ای از مخازن نفتی است. به هر حال در قانون اساسی سال ۱۳۵۸ معدن از زمره انفال شمرده شدند فلذا به موجب این قانون نظام مالکیت نفت به صراحت تغییر نمود و از گروه مشترکات عامه به انفال تغییر مالکیت داد. مفاد این قانون در قانون نفت سال ۱۳۶۶ نیز تکرار شد ولی آثار این تغییر ماهیت قانونی در رویه‌های بعدی چندان تأثیر محسوسی نداشت. زیرا در صورتی که این منابع جزء انفال باشد به نیابت از امام در اختیار ولایت فقیه است، در حالی که بعد از انقلاب و حتی بعد از تصویب قانون سال ۱۳۶۶ درآمدهای نفتی باز هم به حساب درآمدهای عمومی دولت واریز شد. همان طور که بیان شد در فرض دخول معدن در ملکیت امام اقطاع این منابع و معادن از نقطه نظر فقهی ممکن است، اما در فرض اقطاع فقط خمس معدن به امام تعلق می‌گیرد (منتظری، ۱۳۶۳: ۶۵). بنابراین مطابق این نظم

جدید باید قائل باشیم اقطاع منابع نفتی به مسلمین جایز است هر چند برخی معتقدند در صورتی که حاکم اسلامی صلاح بداند اقطاع به کفار هم جایز است (همان، ۶۷). اما به نظر می‌رسد شیوه فعلی برداشت از مخازن نفتی و نگاه در آمدی به آن در هیچ جای فقه اسلامی سابقه ندارد و اصولاً در این بحث تطابقی بین احکام اولیه فقهی و حقوق ایران وجود ندارد.

ب- نظام مالکیت و حاکمیت بر نفت در حقوق بین‌الملل (اصل حاکمیت ملت‌ها بر منابع طبیعی)

بعد از بررسی نظام‌های گوناگون مالکیت نفت و گاز به نظر می‌رسد این تحقیق بدون بررسی بیانیه‌های سازمان ملل در خصوص مورد کامل نباشد. به ویژه اینکه اصول مندرج در این بیانیه‌ها بسیار مورد توجه کشورهای جهان سوم است. در ۲۱ دسامبر سال ۱۹۵۲ مجمع عمومی سازمان ملل بیانیه شماره ۶۲۶ را صادر نمود که به موجب آن مقرر شده بود که، «حق ملت‌ها در استفاده و بهره‌برداری از ثروت‌های ملی و منابع طبیعی جزء لاینفک حاکمیت آنان است».^۱ کشورهای مبدأ سرمایه یا کشورهای سرمایه‌فرست از جمله آمریکا با این بیانیه مخالفت نمودند و اعتقاد داشتند این موضوع مانع از سرمایه‌گذاری در کشورهای در حال توسعه خواهد شد (Hyde, 1956: 854-867). یک سال بعد از تصویب این بیانیه دادگاه حقوقی رم در دعوی که به طرفیت شرکت ملی نفت ایران اقامه شده بود قانون ملی شدن صنعت نفت ایران را به استناد همین بیانیه حاکم بر موضوع دانست و از آن حمایت نمود.^۲

ده سال بعد در ۱۴ دسامبر ۱۹۶۲ در هفدهمین نشست مجمع عمومی سازمان ملل بیانیه صادر شد که به موجب آن «حاکمیت دائمی ملت‌ها بر منابع ملی»^۳ آنان تثبیت شد. این بیانیه مقرر می‌داشت: «حق حاکمیت دائمی ملت‌ها بر ثروت‌ها و منابع ملی آنان باید در راستای منافع ملی و رفاه مردم دولت مربوطه اعمال شود».^۴

مقارن همان ایام اعلام شد که ملی کردن، مصادره یا الغاء باید بر اساس و به استناد امنیت یا منافع عمومی باشد که بر منافع خصوصی اتباع داخله یا خارجی ارجح است. در این موارد باید غرامت مناسب به مالک پرداخت شود که این پرداخت غرامت با رعایت ضوابط حقوق بین‌الملل و بر اساس قوانین دولتی که حق حاکمیت خود را اعمال کرده است می‌باشد (Blinn, 1986: 30).

این موضوع در بیانیه شماره ۲۱۵۸ مجمع عمومی در سال ۱۹۶۶ مجدداً مورد تأکید واقع شد که مقرر می‌ساخت:

1. "The right of peoples freely to use and exploit their natural wealth and resources is inherent in their sovereignty".
2. Anglo- Iranian co. LTD Vs. Societa S.U.P.O.R no.3906/53, Italy Civil Tribunal of Rome, Sec.1, 14 July 1954, summery 49 A.J.I.L (259-261).
3. Permanent sovereignty over natural resources
4. "The right of peoples and nations to permanent sovereignty over their wealth and resources must be exercised in the interest of their national development and of well-being of the people of the state concerned".

«با لحاظ این واقعیت که سرمایه خارجی، چه عمومی باشد چه خصوصی، با درخواست کشورهای در حال توسعه وارد این کشورها می‌شود و می‌تواند سهم مهمی در کمک به تلاش‌های انجام شده توسط این کشورها در بهره‌برداری و توسعه منابع معدنی آنان ایفاء نماید، مشروط بر آنکه با نظارت دولت بر فعالیت‌های سرمایه‌گذار خارجی محقق شود که این سرمایه در کمک به توسعه ملی عمل می‌کند؛ با به رسمیت شناختن حق کلیه کشورها و به ویژه کشورهای در حال توسعه، برای افزایش سهم آن‌ها در اداره شرکت‌هایی که به طور جزئی یا کلی توسط سرمایه خارجی اداره می‌شود و با به رسمیت شناختن حق این کشورها در بهره‌مند شدن از سهم بیشتری از منافع ایجاد شده توسط این شرکت‌ها بر اساس مبانی منصفانه و با توجه شایسته به نیازهای توسعه‌ای و اهداف اشخاص مرتبط با این قراردادها و با توجه به رویه قراردادی مرضی‌الطرفینی و با توجه به توانایی‌های کشورهای که این سرمایه‌ها از آنجا نشأت می‌گیرد و به منظور جلوگیری از هر عملی مانع از اعمال آن حق (حق حاکمیت بر منابع ملی) می‌شود؛ با عنایت به اینکه به هنگام استخراج منابع معدنی توسط سرمایه‌گذاران خارجی، اینان باید تعهد نمایند که نیروهای ملی را به صورت مناسب و سریع در تمام سطوح و در همه زمینه‌های مربوط به استخراج و بهره‌برداری تربیت نمایند ...».

در ۱۲ دسامبر سال ۱۹۷۴ مجمع عمومی سازمان ملل بیانیه شماره ۳۲۸۱ را با عنوان معاهده حقوق و تکالیف اقتصادی دولت‌ها صادر نمود که مقرر می‌ساخت:

- ۱- هر کشوری حق حاکمیت مطلق دارد و باید این حق را اعمال کند. این حق شامل مالکیت، استفاده و در اختیار داشتن تمام ثروت‌های آن کشور، منابع طبیعی و فعالیت‌های اقتصادی است.
- ۲- هر کشوری حق دارد ...

ج- در صورت پرداخت غرامت مناسبی که با لحاظ تمام شرایط و اوضاع و احوال و قوانین مرتبط که دولت مناسب تشخیص دهد، دولت می‌تواند به ملی کردن، مصادره و یا انتقال مالکیت اموال خارجی‌ها اقدام نماید. در هر حال وقتی که مسئله غرامت موضوع اختلاف واقع شود، این اختلاف مطابق قانون ملی و در دادگاه‌های کشور مصادره‌کننده و یا ملی‌کننده مورد حل و فصل واقع خواهد شد. مگر اینکه به طور آزادانه و با توافق همه جانبه دولت‌های درگیر در موضوع راه دیگری برای حل و فصل موضوع اختیار شود مشروط بر رعایت اصل آزادی انتخاب راه جایگزین و برابری حاکمیت این دولت‌ها.^۱

1. "1. Every state has and shall freely exercise full permanent sovereignty, including possession, use and disposal, over all of its wealth, natural resources and economic activities ...

2. Each state has the right ...

(c) to nationalize, expropriate or transfer ownership of foreign property in which cases appropriate compensation shall be paid by the State adopting such measures, taking into accounts any relevant laws and regulations and all the circumstances that the State consider pertinent. In any case when the question of compensation gives rise to a controversy, it shall be settled under the domestic law of nationalizing State and its Tribunals, unless it is freely and mutually agreed by all States concerned that other peaceful means be sought on the basis of the sovereign equality of the States and in accordance with the principles of free choice of means".

این رشته بیانیه‌های سازمان ملل انحرافی آشکار از مفاهیم سنتی مالکیت معادن نفت است که توسط نظام های حقوقی غربی و به ویژه در ایالات متحده آمریکا مبنی بر حمایت از مالکیت خصوصی بر این منابع شکل داده شده بود. نقش دولت‌ها و دخالت قانونی آنان به روشنی و وضوح قابل فهم است. در هیچ یک از کشورها نقش دولت به تعیین افراد مجاز برای بهره‌برداری از این منابع محدود نمی‌شود بلکه یا به واسطه قانون و یا به وسیله قرارداد شرایط بهره‌برداری از میادین نفتی تعیین می‌شود. تنها استثناء بر این اصل ایالات متحده آمریکا است که هنوز بر مالکیت خصوصی معادن زیر زمین‌های شخصی اصرار می‌ورزد. هر چند در مناطق وسیعی از این کشور که در مالکیت دولت فدرال است مانند سایر نقاط جهان مالکیت نفت و مخازن نفتی دولتی و عمومی است. اما حتی در این کشور هم طیف گسترده‌ای از قوانین بر چگونگی برداشت از میادین، مالیات، الزامات زیست محیطی حکومت می‌کند که نشان از ورود جدی دولت در این زمینه‌هاست.

در سایر نقاط جهان مالکیت خصوصی بر معادن تحت‌الارضی تحقق خارجی ندارد. بنابراین واقعیت آن است که اهمیت نفت به عنوان منبع انرژی باعث شده است که اکتشاف و توسعه آن به عنوان یکی از اصلی‌ترین موضوعات منفعت ملی مورد توجه واقع شود و در نتیجه تمام فعالیت‌ها در این حوزه به طور فزاینده‌ای توسط دولت کنترل شود. مالکیت عمومی نفت و عدم واگذاری آن به اشخاص خصوصی می‌تواند نتیجه این الزامات باشد. کما اینکه در انگلستان هم که تا قبل از سال ۱۹۳۴ تحت تأثیر سنت کامن‌لاو مالک زمین مالک نفت تحت الارضی نیز بود به موجب قانون مارالذکر حیات این نظام پایان یافت و مالکیت نفت عمومی اعلام شد. در سایر کشورهای اروپایی نیز وضع به همین منوال بود (A.G. Bunter, 2003: 15).

قلمرو اصل حاکمیت ملت‌ها بر منابع طبیعی

سؤال اصلی در این خصوص آن است که چه کسی حق کنترل و نظارت بر منابع طبیعی را دارد؟ مفهوم اصل حاکمیت دائمی آن است که منابع طبیعی باید توسط دولتی کنترل شود که این منابع در حوزه سرزمینی آن دولت واقع است. اصرار بر حاکمیت دائمی بر منابع طبیعی ریشه در سابقه تاریخ سیاسی و اقتصادی کشورهای در حال توسعه دارد. با حرکت به سوی استقلال این کشورها در قرن بیستم و قدرتمند شدن دولت‌های محلی، تمایل شدیدی در سلب مالکیت از شرکت‌های خارجی در تولید مواد معدنی پدیدار شد. بسیاری از آراء داور بین‌المللی که در حقوق بین‌الملل به عنوان الگو شناخته می‌شوند منبعث از این شرایط سیاسی است. آراء صادره در دعاوی تگزاکو^۱، لیامکو^۲، امین اویل^۳ و

1. Texaco, 53 ILR, 389
2. Liamco, 62 ILR, 140
3. Amin oil, 66 ILR, 546

بیریتیش پترولیوم^۱ شاهد بر این مدعی است. در تمام دادگاه‌های داوری متفقاً این دعاوی در حوزه اصل حاکمیت دائمی بر منابع طبیعی دانسته شده است. اگر چه ممکن است نظرات مختلفی درباره آثار و نتایج این اصل ارائه شده باشد.

این نکته مطرح است که این اصل فقط در امور مربوط به تولید منابع طبیعی و کنترل بر آن کاربرد دارد. به بیان دیگر اصل حاکمیت بر منابع طبیعی فقط در آنچه که در زبان صنعت صنایع بالادستی نامیده می‌شود کاربرد دارد و نه در صنایع پایین دستی (Johnston and Morrie, 1978: 471).

یکی از دلایلی که برای محدود کردن این اصل به صنایع بالادستی مطرح شده است ریشه در خصوصیات حقوق بین‌الملل دارد؛ استخراج منابع معدنی به طور معمول (و نه لزوماً) در حوزه سرزمینی یک دولت اتفاق می‌افتد. در نتیجه شایسته است که تولید منابع معدنی تحت حاکمیت قانون دولت میزبان قرار گیرد. در حالی که صنایع پایین دستی مانند حمل و نقل و بازاریابی الزاماً در حوزه حاکمیت یک دولت به وقوع نمی‌پیوندد (Esa Paasivirta, 1988: 342)؛ و در نتیجه در صورتی که دولت بخواهد در این حوزه‌ها دخالت کند، تعارض بین حاکمیت‌ها اجتناب‌ناپذیر خواهد بود.

به نظر می‌رسد در برخی موارد دادگاه‌های داوری تمایل به محدود نمودن دامنه اجرایی این اصل به صنایع بالادستی داشته باشند. به عنوان مثال در دعوی شرکت آجیپ علیه دولت جمهوری کنگو که در دادگاه داوری مرکز بین‌المللی حل و فصل اختلافات سرمایه‌گذاری رسیدگی شد به این اصل استناد نشد زیرا موضوع دعوی در خصوص توافق نامه توزیع نفت بود که در سال ۱۹۷۴ به واسطه ملی شدن صنعت نفت ملغی شده بود (Ibid). در دعوی آرامکو هم مشابه این اتفاق افتاد. دعوی آرامکو، اگر چه در امتداد یک قرارداد امتیازی دعوی اقامه شده بود اما دادگاه به استناد اینکه موضوع دعوی فقط راجع به انتقال نفت از طریق دریاست و نه تولید و اکتشاف نفت از اجرای این اصل خودداری نمود.

از سوی دیگر باید توجه داشت دادگاه‌ها در اجرای این اصل به شروط مندرج در بیانیه از جمله شرط تبعیض‌آمیز نبودن و اعمال این حق در راستای منافع ملی که سابقاً شرح آن‌ها گذشت بسیار توجه داشته‌اند. در دعوی لتکو علیه دولت لیبی هم کاهش یک جانبه قلمرو امتیاز، ملی کردن شناخته شد و دادگاه در رأی صادره به این نکته اشاره نمود که با توجه به اینکه محدوده ملی شده به شرکت دیگری واگذار شده است که مسئولین آن روابط دوستانه‌ای با مقامات دولت لیبی دارند، بنابراین این اقدام در راستای منافع عمومی ملت لیبی و مالکیت عمومی بر اموال عمومی تلقی نمی‌گردد.^۲

1. BP, 53 ILR, 296

2. I.L.M., 26 (1987). p.665

آثار اصل حاکمیت بر منابع طبیعی

اصلی‌ترین نتیجه و اثر این اصل پاسخ به این سؤال است که آیا می‌توان برای دولت مصونیت قائل شد یا خیر؟ به بیان دیگر نکته اصلی در این میان تمایز بین اعمال مشروع و نامشروع دولت در مصادره اموال خارجی‌ان است. اما یک نکته در این میان بسیار قابل توجه است و آن هم اینکه در نظام بین‌المللی فرض بر این است که دولت‌ها منفعت خویش را می‌شناسند و آنچه دولت انجام می‌دهد در راستای منافع عمومی است بنابراین عملی که دولت در راستای ملی کردن انجام می‌دهد به هیچ وجه قابل ابطال نیست، زیرا اگر قرار باشد قضاوت در خصوص این امور را به داوران یا هر نهاد دیگری محول کنیم، اصل استقلال حاکمیت دولت‌ها به مخاطره خواهد افتاد. لذا برای اینکه به طبقه‌بندی اعمال مشروع و نامشروع دولت اثر حقوقی بخشیده شود، این تمایز و طبقه‌بندی به عنوان عاملی در تعیین میزان غرامت پرداختی به طرف خارجی که اموال وی مصادره شده است در نظر گرفته می‌شود. به بیان دیگر در صورتی که عمل دولت قانونی و مشروع باشد با استناد به اصل حاکمیت بر منابع طبیعی غرامت ملی کردن تابع اصول حقوق عمومی پرداخت شود و در صورتی که عمل نامشروع تلقی شود بر اساس اصول حقوق خصوصی غرامت پرداخت گردد.

مطابق اصول حقوق خصوصی باید توافق طرفین محترم شمرده شود فلذا غرامت باید با توجه حقوق و تکالیف قراردادی پرداخت شود. به همین جهت غالباً علاوه بر خسارات مادی مستقیم، خسارت عدم‌النفع نیز قابل مطالبه است. در واقع در این نظام آنچه باید در خصوص تعیین میزان غرامت مورد توجه واقع شود اراده طرفین است که در قرارداد منعقد شده است. در رأی آمکو^۱ چنین حکم شد: «سرمایه‌گذار حق دارد لااقل به میزان حقوقی که از آن‌ها محروم شده است غرامت دریافت دارد».^۲

گذشته از پرونده مذکور که در مورد اعمال نامشروع دولت در مصادره یا ملی نمودن سرمایه‌های خارجی رخ داده است در مواردی هم که این گونه اعمال در بخش‌های غیرمرتبط با تولید منابع معدنی مانند حمل و نقل و بازاریابی و به طور خلاصه فعالیت‌های پایین‌دستی رخ می‌دهد، این اصل قابل اعمال نیست و در صورت عدم قابلیت اجرای سایر اصول حقوق عمومی، قواعد و اصول مربوط به حقوق خصوصی اجرا خواهد شد.

اما اصول حقوق عمومی معمولاً در توافقاتی اجرا می‌شود که مربوط به تولید منابع معدنی مانند نفت است و این گونه توافقات در کانون توجه اصل حاکمیت دائمی بر منابع طبیعی است. مطابق

1. AMCO
2. I.L.M., 24, 1985, P.1032

این دیدگاه علاوه بر توافقات مندرج در متن قرارداد در این گونه موارد میزان وابستگی کشور مصادره‌کننده یا ملی‌کننده به منابع طبیعی موضوع نزاع نیز در نظر گرفته می‌شود. به همین جهت در عمل در فرض اعمال اصول حقوق عمومی جبران غرامات ناشی از عدم‌النفع تا حد ممکن محدود می‌شود و معمولاً غرامات پرداختی محدود به ارزش دفتری کالاهای ملی شده است. این رویه در آراء لیامکو و امین اوایل به وضوح ملاحظه می‌شود. دولت کویت در دفاع از عمل خویش در ملی کردن صنعت نفت و در نتیجه خلع ید از شرکت خارجی استدلال نمود: «نفت و گاز طبیعی تنها منبع درآمد دولت کویت است که رفاه جمع کثیری از مردم در این کشور به آن بستگی دارد. بنابراین عاقلانه نیست که هدایت و راهبری آن در دست یک شرکت خارجی باشد که در درجه اول به حداکثر سازی سود خود می‌اندیشد».

دادگاه نیز با قبول این استدلال چنین حکم کرد که، «برای دادگاه حکم به جبران خسارت مطابق خواسته شرکت امین اوایل ماند حکم به لغو حاکمیت دولت کویت بر منابع طبیعی آن کشور است. نتیجه چنین حکمی محرومیت دائمی ملت کویت از منابع معدنی خود است. این حکم نمی‌تواند تفسیر درستی از حقوق بین‌الملل در زمانی باشد که دوره استعمار به پایان رسیده است» (Esa Paasivirta, 1988: 348).

نتیجه‌گیری

همان طور که ملاحظه شد نظرات حقوقی مختلفی در خصوص مالکیت نفت و گاز وجود دارد. برخی نظام‌های حقوقی معتقد به مالکیت خصوصی این منابع خدادادی هستند، برخی دیگر آن را متعلق به حاکم یا پادشاه می‌دانند و در نهایت گروه دیگری هستند که آن را از آن عموم مردم می‌دانند. در فقه هم نظرات کم و بیش به همین منوال است. گروهی مالکیت معدن را تابع مالکیت زمین، گروه دیگر آن را از مشترکات عمومی و گروه دیگر آن را از انفال می‌دانند. در جریان دعاوی شرکت‌های بین‌المللی نفت علیه دولت‌هایی که با خلع ید این شرکت‌ها از منابع نفتی خود آن‌ها را از فعالیت در این حوزه‌ها منع نموده بودند، این شرکت‌ها مدعی مالکیت بر این منابع و ثروت‌های خدادادی بودند و لذا خواستار پرداخت غرامتی معادل ارزش روز این مخازن به عنوان غرامت بودند. اما بیانیه‌های سازمان ملل و آراء داوری بین‌المللی که در این زمینه‌ها صادر شد، اصل حاکمیت دائمی ملت‌ها بر منابع و ثروت‌های طبیعی آن‌ها را مستقر نمود و بدین ترتیب اقدام این دولت‌ها در خلع ید شرکت‌های بین‌المللی از منابع نفتی را مشروع شناخت. بنابراین به نظر می‌رسد اثر اصل حاکمیت ملت‌ها بر منابع طبیعی آنان این است که دولت در این موارد می‌تواند با پرداخت هزینه‌های انجام شده به سرمایه‌گذار و در جهت منافع و رفاه عمومی از

آن‌ها خلع ید نماید. نتیجه منطقی این اصل آن است که در دنیای امروز مالکیت بر منابع طبیعی کشورها توسط سرمایه‌گذاران خارجی رویایی بر باد رفته است و دولت‌ها به نمایندگی از ملت‌ها تنها مالکان منابع و مخازن نفتی به شمار می‌روند.

منابع

الف- عربی

۱. الفیروزآبادی، مجدالدین؛ *القاموس المحيط*، جلد ۴، بیروت، دارالجلیل، بی‌تا.
۲. الجوهری، اسماعیل بن حماد؛ *الصحاح*، جلد ۶، بیروت، بی‌جا، چاپ چهارم، ۱۴۱۰ ق.
۳. محقق همدانی، آغا رضا؛ *مصباح الفقیه*، جلد ۱۴، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۶ ق.
۴. ابن علی العاملی، زین‌الدین (شهید ثانی)؛ *مسالك الأفهام*، جلد ۱، قم، مؤسسه المعارف الاسلامیه، چاپ اول، ۱۴۱۳ ق.
۵. _____؛ *مسالك الأفهام*، جلد ۱۲، مؤسسه المعارف الاسلامیه، ۱۴۱۶ ق.
۶. نجفی، محمد حسن؛ *جواهر الکلام*، جلد ۱۶، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۱۲ ق.
۷. الموسوی الخوئی، سید ابوالقاسم؛ *مستند العروه الوثقی*، کتاب الخمس، جلد ۵، قم، لطفی، ۱۳۶۴.
۸. علامه الحلی؛ *تذکره الفقهاء*، جلد ۲، مؤسسه آل‌البیت لاحیاء التراث، ۱۴۱۴ ق.
۹. المحقق الکرکی؛ *جامع المقاصد*، جلد ۷، مؤسسه آل‌البیت، چاپ اول، ۱۴۱۰ ق.
۱۰. سید محمد باقر الصدر؛ *اقتصادنا*، دارالتعارف المطبوعات، سوریا، چاپ بیستم، ۱۹۸۷ م.
۱۱. نجفی، محمد حسن؛ *جواهر الکلام*، جلد ۳۸، دارالکتب الاسلامیه، چاپ سوم، ۱۳۶۷ ش.
۱۲. فخرالمحققین، ابن‌العلامة؛ *ایضاح الفوائد*، کوشانبور، جلد ۲، چاپ اول، ۱۳۸۷ ق.
۱۳. العلامة الحلی؛ *تذکره الفقهاء*، مکتبه الرضویه لاحیاء الآثار الجعفریه، جلد ۲، بی‌تا.
۱۴. الشهید الاول؛ *الدروس*، مؤسسه النشر الاسلامی، جلد ۳، چاپ اول، ۱۴۱۴ ق.
۱۵. منتظری، حسینعلی؛ *خمس و انفال*، انتشارات اسلامی، ۱۳۶۳ ش.

ب- لاتین

16. Keith W. Blinn; (1986), *International Petroleum Exploration and Exploitation Agreements*, Barrows Company INC. NEW YORK.
17. Owen L. Anderson and others; (2004) *Hemingway Oil and Gas Law and Taxation*, Forth edition, Thomason.
18. John s. low; (2002), *Oil and Gas law*, Thomason.
19. Greg, Gordon; (2007), *Petroleum Licensing an article in oil and gas law*, Dundee University.
20. B. Taverne; (1999), *Petroleum, Industry and Governments*.
21. Cameron, P; (1984), *Petroleum Licensing*, a Comparative Study (London, England: Financial Times Business Information Ltd.
22. Anglo- Iranian co. LTD Vs. Societa S.U.P.O.R no.3906/53, Italy Civil Tribunal of Rome, Sec .1, 14 July 1954, summery 49 A.J.I.L (259-261).

23. Michael A.G. Bunter; (2003), *An introduction to Islamic Law and to its effect on the upstream petroleum sector*, petroleum and mineral law and policy (CEPMLP), university of Dundee.
24. Johnston and Morrie; (1978), International law and Foreign Investment, Stanford, *International law and Policy of Human Welfare*.
25. Esa Paasivirta; (1989), *Internationalization and Stabilization of Contracts Versus State Sovereignty*, British Yearbook of International Law, 1988, Oxford press.

ج- آراء

26. Bernard V. Monogahala Natural Gas Co. 216, pa362, 65a. 801 (1906).
27. Texaco, 53 ILR, 389.
28. Liamco, 62 ILR, 140.
29. Amin oil, 66 ILR, 546.
30. BP, 53 ILR, 296.
31. I.L.M, 26, 1987, P.665.
32. I.L.M, 24, 1985, P.1032.